

نوشتۀ : لرد فرمان بیرکت

ترجمۀ : ا . ساهاکیان

چهره‌های درخشان دنیای وکالت

بخش پنجم

سر چارلز راسل

(*Sir Charles Russell, Q.C.*)

هنگامیکه از تاریخ فوت و کیلی مدت شصت سال بگذرد، بقول «سر توماس براون» (۱) بی‌انصافی فراموشی کار خود را با آخر میرساند. با وجود این امروز وقتی مردم دربارهٔ «چارلز راسل» که در سال ۱۹۰۰ چشم از این جهان فرو بست صحبت و گفتگو میکنند، در محاورات و مکالمات خود از او با القاب و عناوینی از قبیل «چارلز راسل کبیر» و یا «لرد راسل کیلوون شهیر» یاد میکنند. برای بزرگداشت خاطرهٔ او وصفی گویاتر و تحسینی بهتر از این نمیتوان کرد. بدرستی «راسل» یکی از آن سیماهای درخشان و قابل توجه دنیای حق و قانون بود که چه در نقش قاضی و چه بعنوان وکیل بطور یکسان بزرگ وارزنده بود. پاره‌ای منتقدین تیزبین را عقیده بر آنستکه خاطرهٔ آن‌شش سالی که او در مقام وزارت دادگستری (۲) انجام وظیفه میکرد چهرهٔ او را فراموش نشدنی و جاودانی گردانده است. ولی شهرت عالمگیر او

1- *Sir Thomas Browne*

۲- مقام *Lord Chief Justice* مترادف با وزیر دادگستری نیست ولی چون مقام و منصب مزبور عالیترین پست دادگستری انگلستان است برای، سهولت فهم، آنرا بصورت وزیر دادگستری تعبیر کردیم .

مترجم

درمیدان وکالت بر بزرگی و شایستگی او درمسند قضاوت سایه افکنده و از فرو شکوه آن تا اندازه‌ای کاسته است. عواملی که موجبات بزرگی و شهرت او را فراهم کردند فقط به فضائل و خصائل اعتباری از قبیل ورزیدگی و استعداد و آموزش حقوقی بستگی نداشت. آنچه موفقیت و معروفیت او را تضمین کرد بنا بر اصطلاح مشهور به نحوه تکوین و بمعل آمدن خمیره فطرت و سرشت او وابستگی تام داشت. یکرشته استعدادهای ذاتی، طبیعت توانا و شخصیت بارز او که قابلیت تحت تأثیر قرار دادن هر کسی را اعم از عضو هیئت منصفه، شاهد و یاقاضی بنحو شایان و سرشار داشت سیر پیشرفت و کسب شهرت او را تسهیل و درعین حال تسجیل نمودند. قاضی نامی و بزرگی چون لرد بون (۱)، در وصف شخصیت شگرف او دم از دنیرومندی عناصر طبیعی، زدواین تشبیه و اطلاق از آن روز جزئی از اسلحه او گردید، زیرا که تشبیهی کاملاً بجا و درست بود. در یکی از بهترین مجموعه‌های خاطرات حقوقی انگلستان که نسخ آن امروزه متأسفانه نایاب است. نویسنده دانشمندی چون فوت (۲)، درباره دراصل، چنین اظهار نظر کرده است:

در اصل خطیب بزرگ و مرد بزرگ و حقوقدان بزرگی بود ولی در هیچیک از این زمینه‌ها سرآمد همه نبود و حتی او را نمیتوان سرآمد معاصرین خود دانست. ولی از نقطه نظر شخصیت بارز و نافذ و از لحاظ قدرت سرشار درونی‌اش که مانند عناصر طبیعی جوشان و خروشان بود مرد بی‌همتا و خارق‌العاده‌ای بود،

در شرح حال زندگی خصوصی دراصل، که توسط آقای دبری او بر این (۳)، برشته تحریر در آمده، نویسنده کتاب صحت و مناسبت اظهار نظر فوت، را کاملاً مورد تأیید قرار داده و از طرف خود نیز آنرا مسجل کرده است. لرد جستن ماتیو (۴)، در کتاب فرهنگ تذکره ملی (۵)، در باره دراصل، چنین نوشته است:

هنگامیکه او در برابر هیئت منصفه قرار میگرفت قدرت خیره‌کننده و خارق‌العاده‌اش بیشتر از شخصیت نافذش که هر کسی را که در نظر میگرفت میتوانست تحت تأثیر قرار دهد سرچشمه میگرفت تا قدرت نطق و بیانش. او با استدلال قوی و خردکننده خود که اغلب با سبیل احساسات و هیجان درهم میامیخت اعضای هیئت منصفه را سحر و جادو میکرد و مفتون و مسحور خود مینمود و آرائی که آنها صادر میکردند غالباً ناشی از اعتقاد آنان نسبت به بیگناهی و یا مزایا و فضائل شخصی متهم نبود بلکه بخاطر نبوغ و قدرت سحر

(1) Lord Bowen

(2) Foote K.C. (3) Barry O'Brien

(4) Lord Justice Mathew

(5) «Dictionary of national Biography»

وکیل مدافعش بود.

من تذکر و توصیف صفات حمیده و استعدادهای ارزنده چارلز راسل، را در صدر مقاله خود لازم دانستم زیرا این یگانه کلیدی بود که میتوانست درهای تجزیه و تحلیل روحيات او را بروی ما بگشاید. مطالب یادشده در بالا علل برتری و پیشتازی او را در کانون و کلاه انگلستان و چگونگی نیروی شگرف تسلط ویرا در دادگاهها به بهترین وجهی توجیه میکند. از طرف دیگر بدستآویز این بیانات ما میتوانیم به علل وجهات بروز و شیوع سیل انتقاد و شکایت بر علیه سبک و شیوه ویژه‌ای که او در امر وکالت در اوائل شروع بکار اختیار کرده بود پی ببریم و آنها را ارزیابی نمائیم. او نسبت به رعایت بعضی مسائل و ملاحظات کوچک و جزئی که محیط وکالت دادگستری را برای کسی که در معرض برخورد با رقابت‌های طاقت فرسایی قرار گرفته تا اندازه‌ای قابل تحمل و دوست داشتنی میکند، بی اعتنائی میکرد و خود همین بی اعتنائی او باعث میشد که مورد بیمه‌ری و غرض ورزی دیگران واقع شود. او از اهالی ایرلند بود و بمقتضای شرایط مخصوص زادگاهش مزاجی تند و طبیعی آتشین داشت و این تند مزاجی و خونگرمی او اغلب باعث میشد که بین او و وکیل طرف دیگر دعوی گفتگو و مجادله سخت و ناروا در گیرد و پاره‌ای اوقات حتی با اعضاء هیئت منصفه شاخ به شاخ میشد و در موارد نادری حتی قضات دادگاهها هم از خوی تعرض آمیز او در امان نبودند. معذک دشمنیهای پایدار بر علیه خورد بر نیانگیخت. بهروررمان به ملت روشن بینی و درخشندگی درونی خود مورد تحسین و ستایش و بزرگداشت همگان قرار گرفت. بیفرضی بی شائبه و شرافت بی آرایش و مهر و محبت قلبی او بزودی او را مورد علاقه و محبت و توجه عموم قرار داد. ولی در مراحل بعدی نفوذ فوق العاده او از قدرت شکننده و عظیم شخصیت بارزش سر-چشمه میگرفت و این قدرت شخصیت او رفته رفته بصورت هاله‌ای از نیروی مرموز اطراف او را فراگرفت.

چارلز راسل، در سال ۱۸۳۲ در شهر «نیوری» (۱) واقع در جزیره «ایرلند» (۲) متولد شده. بعد از طی یک دوره معمولی آموزشی در سال ۱۸۵۴ به وکالت مشغول شد. او در دادگاههای «لندن دری» (۳) و «بلفست» (۴) بوکالت پرداخت و بزودی در محیط دادگاههای دوشهر مزبور برای خود کسب وجهه و اعتبار کرد. او خطیب و ناطق مادرزادی نبود. اما با تحمل مشقات فراوان و از راه انجام تمرین و ممارست دائمی توانست خود را بجایگاه رفیع سخنوران نامی برساند و از خود استادی سخن پرداز بسازد. فقط عده معدود و قلیلی از استعداد و نعمت سخنوری بطور ذاتی بهره‌ای سرشار به‌مراه خود میاورند و الا اکثریت را چاره‌ای جز این نیست که آنچه را که ندارند با کوشش و تلاش بچنگ آورند. این همان

(1) Newry (2) Ireland (3) Londonderry (4) Belfast

راهی بود که مرد بزرگی چون «آبراهام لینکلن» (۱) گام در آن نهاد و از برکت کوشش مدام موفق شد در شهر «جتیسبورگ» (۲) نمونه بهترین سخنوری کوتاه را که تا کنون از لبان انسانی خارج شده است از خود بیادگار بگذارد. «راسل» کاتولیک مؤمن و متمصبی بود و در همان نخستین سالی که بوکالت مشغول شد برائش دفاع متهورانه‌ای که از جامعه کاتولیکهای مقیم یکی از دهات ناحیه «آنتریم» (۳) کرد اسم خود را بر سر زبانهای تمام ساکنین شهر «اولستر» (۴) انداخت. روزی یکی از واعظ و مبلغین پروتستان مذهب در یکی از دهات ناحیه مزبور بمقدسات دینی کاتولیکها سخت می‌نازد بطوریکه عنان اراده یکی از زنان روستائی از کفش بدر میرود و وسط پرازی را بر میدارد و بر روی سروصورت سخنران بی احتیاط می‌باشد. در بدو امر بنظر بسیار غریب می‌آید که چنین حادثه‌ای کوچک منشاء چنان اثرات بزرگ در زندگی «چارلز راسل» گردد. ولی وقوع این حادثه جزئی اثرات شگرفی را بدنبال آورد.

او دفاع زن مزبور را که با تهاجم ایراد جرح و ضرب به پای میز محاکمه کشانده شده بود بعهده گرفت و در حین دفاع از موکله خود چنان استعداد شگرفی از خود نشان داد که چند سال بعد «لرد کولریج» (۵) معروف را وادار کرد که درباره اش بگوید: «او بزرگترین وکیل مدافع قرن ماست و شایسته‌ترین و توانا ترین مردیست که «سالن وستمنستر» (۶) بخود دیده است. در طی محاکمه مورد بحث او با انجام یکرشته پرس آزمائیهای حساب شده و دقیق تمام زمینه‌سازها و استدلالات و ادله دادستان را نقش بر آب کرد و یکسره درهم کوبید. او استیلا و تسلط خود را بر دادگاه عملاً برقرار ساخت و نطق دفاعیه بسیار نفوذگیرائی که لبریز از عشق و علاقه عمیق او نسبت به ایرلند و ملتش بود ایراد کرد. موقعیت او در این محاکمه و اثرات حاصل از آن چنان بود که تمام دوستانش او را تشویق کردند که از ایرلند به انگلستان برود و در آنجا بوکالت در محاکم به پردازد. فضای وسیع انگلستان برای جولان شاهین نبوغ و استعداد او مناسبتر بود و او در آنجا دنیاهای شناخته نشده‌ای از شهرت و معروفیت میتوانست کشف و مسخر کند.

هنگامیکه قاضی محکمه زادگاهش نیز بالحن بسیار مؤثر همین اندرز و نصیحت را باو

(1) Abraham Lincoln (2) Gettysburg

(3) Antrim (4) Ulster

(5) Lord Coleridge (6) Westminster Hall: قسمتی از عمارت

بزرگ پارلمان انگلستان که در طی قرون گذشته دادرسی‌های تاریخی و بزرگی در آنجا صورت گرفته است. «مترجم»

داد در آن وقت بود که او تصمیم گرفت قدم بجلو گذارد و بسوی آینده نامعلوم پیش رود .
عشق و علاقه او به وکالت در دادگاههای عالی از مدت‌ها قبل فکر و روح او را سخت بخود
مشغول کرده بود. علیرغم مخالفت‌های خانوادگی ، رهسپار انگلستان شد و بعنوان دانشجو
و کارآموز وارد انجمن وکلاء «لینکلن این» (۱) شد و بالاخره در سال ۱۸۵۹ یعنی هنگامیکه
بیست و هفت سال از عمرش میگذشت رسماً بمضویت انجمن وکلاء پذیرفته شد. هر چند او
در لندن رحل اقامت افکند معذک بیشتر در «لیورپول» (۲) بوکالت میپرداخت .

در این شهر ایرلندیهای فراوانی زندگی میکردند و دیری نپائید که شهرت او در
صفحات شمال انگلستان گسترش یافت. «راسل» در دادگاههای لندن بندرت ظاهر میشد در
یکی از این وکالت‌های اتفاقی بود که او «لرد وستبری» (۳) مستشار عالی رتبه را چنان تحت
تأثیر قرار داد که به «راسل» پیشنهاد کرد که قضاوت یکی از شهرستانها را قبول نماید. «راسل»
خوش فکری نشان داد و پیشنهاد او را رد کرد. در شمال رقبای نیرومندی در برابر وی صف
آرایی کرده بودند ولی او بمرور زمان همه آنها را شکست داد و از میدان بیرون راند.

سرسختترین و مهمترین رقیب او «سرجان هولکر» (۴) بود که بعدها بدریافت لقب «لرد»
جستیس هولکر» (۵) مفتخر شد.

«راسل» خود برتری «هولکر» را در وکالت قبول داشت، ولی در این مقایسه و مقابله
باز بناچار باید به معیارهای قدیمی متوسل شد: «هولکر ممکن بود وکیل بهتری باشد ولی
راسل مرد بهتری است» . «چنانچه راسل» از هر حیث مرد کامل‌تری بود. او بهر کجا که قدم
میکذاشت اثر وجودش فی الفور احساس میشد. مهم نیست که به چه مجمع و محفلی وارد میشد.
در دادگاه، در میدان اسب دوانی و یا در کلوب ورق بازی، او بیکیسان حضور خود را محسوس
میکردانید. وقتی در آستانه درتالار دادگاه ظاهر میشد چنان بنظر میرسید که توجه یکایک
حاضرین را بسوی خود جلب میکرد. او هیکل و شمائلی بسیار گیرا و جذاب و نگاه‌های چنان
نافذ داشت که هر شاهد کاذبی از تلاقی نگاهش با چشمان اولرزه براندامش می افتاد. هر کارو
اقدامی که او در صحن دادگاه اعم از انجام پرس آزمائی و یا ایراد نطق دفاعیه در برابر
جایگاه ویژه هیئت منصفه میکرد نفوذ عجیب شخصیت و کلامش و قدرت اقناع کننده منطقی و
استدلالش چنان محسوس بود که کسی را یارای مقاومت در برابر جذبۀ وی نبود.

«راسل» قبل از حضور در جلسه دادرسی بقیمت تقبل زحمات جانکاه جزئیات دعوی
مطروح را رسیدگی و مطالعه میکرد بطوریکه از کلیه اطراف و جوانب قضیه و سوابق مربوطه اطلاع

(1) *Lincoln's Inn*: یکی از انجمن‌های چهارگانه وکلاء لندن

(2) - *Liverpool* (3) - *Lord Westbury* (4) - *Sir Jhon Holker*

(5) - *Lord Justice Holker*

کافی و شافی داشت بنحویکه پس از حضور در دادگاه تمام حواس خود را متوجه کوچکترین حرکات و وجنات قاضی و اعضاء هیئت منصفه میکرد و در نتیجه هیچگونه اثر و واکنش درونی آنها از دیده تیز بین او پوشیده نمیماند. «راسل» این موضوع را در درجه اول اهمیت بشمار میآورد. «راسل» در شمار آندسته از وکلای مبرز و کاردان بود که بمفهوم تمام آنچه که در دادگاه صورت میگردد و جریان پیدا مینماید پی میبرند. جزئی حرکت و هیجان در جایگاه هیئت منصفه، جزئی انحراف غیر مترقبه در جریان شهادت، ادای چند کلمه حاوی نوعی اظهار نظر از ناحیه قاضی محکمه، کوچکترین حرکت و کیل مدافع طرف و بالاخره جزئی تغییر رنگ حاصله در چهره شاهد همه اینها برای آنها معانی و مفاهیم خاص و مهم دارند. او در واقع در تمام دقائق و لحظات، خود را کاملا آماده و مجهز کرده بود که از هر گونه پشامد و پدیده و لوبظا هر جزئی و کم اهمیت استقبال نماید. گذشته از اینها او بتمام معنی باشاهمت و بی باک بود. او با همان شدت و سرسختی که در اولین وکالت خود در شهر «بلفست» در برابر قضات دادگاه قد علم کرده و آنها را بی رعب و هراس منکوب کرده بود، حاضر بود که هر وقت که اوضاع و احوال اقتضا نماید بدون کمترین تردید و دودلی با همان شجاعت و صلابت همیشگی در مقابل هر قاضی و دادرسی ایستادگی کند و هر گاه که تصور میکرد که قاضی قصد تجاوز به ساحت مقدس وکالت را دارد در آن صورت از حمله و درگیری بی محابا با او ابا نداشت. در طی یکی از جلسات دادرسی «راسل» نسبت به آقای «جستیس دنمان» (۱) ریاست دادگاه ابراز خشونت کرد و یکی دو جمله تند خطاب با او ادا نمود.

رئیس دادگاه در قبال تند خوئی «راسل» خویشتنداری کرد و گفت که بملاحظه هیجان و تأثر و خشمی که بر «راسل» غالب شده است آن شب بخود اجازه نمیدهد که در قبال خشونت او وی را مورد بازخواست قرار دهد و لذا بهمین ملاحظات جلسه دادرسی را بعنوان تنفس تعطیل میکند تا در ابتدای جلسه فردا در این باره تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

صبح روز بعد پس از رسمیت یافتن جلسه دادرسی هنگامیکه قاضی فاضل و متین رفت که راجع به حادثه تأسف آور، شب قبل اشاره ای بکند، «راسل» بوسط حرف اودوید و گفت سرور من، از این مقوله حتی يك کلمه هم صحبت نفرمائید زیرا که من اصل موضوع را کلابدست فراموشی سپرده ام. عموم حضار در جلسه دادگاه از شنیدن گفتار غیر مترقبه و گستاخانه «راسل» بی اختیار قاه قاه خندیدند و موج این خنده حتی بخود قاضی که شب قبل احساساتش سخت جریحه دار شده بود سرایت کرد و او هم بنوبه خود بخنده سرداد. من و کیلی غیر از «راسل» سراغ ندارم که شب پیش به قاضی محکمه توهین کرده باشد و صبح روز بعد او را مورد عفو و بخشایش قرار دهد. ۱۱۰۰

«راسل» در محاکمات مهم و تاریخی بسیاری شرکت داشته است. اگر قرار باشد که از میان فهرست طویل دادرسیهای معروف او دو فقره را بعنوان نمونه و نمودار جالب انتخاب و نقل نمایم، من بشخصه یکی دادرسی چهره مرموزی چون «چارلز استوارت پارنل» را (۱) که برای محاکمه اش کمیسیون مخصوصی که بنام خود او به «کمیسیون پارنل» (۲) مشهور شد و در سال ۱۸۸۸ از طرف پارلمان انگلستان مأمور رسیدگی با اتهامات منتسبه به پارنل گردید و دیگری محاکمه زنی بنام «فلورانس میبریک» را (۳) که با اتهام مسموم و مقتول کردن شوهر خود در سال ۱۸۸۹ به پای میز قضاوت فرا خوانده شد، برای بیان این مقصود اختیار و بازگو میکردم.

دفاع «راسل» از «پارنل» بدون شك بزرگترین آزمایش دوران زندگی حقوقی او محسوب تواند شد.

لرد رازبری (۴) درباره محاکمه مزبور درخشندگی چهره با عظمت «راسل» در طی آن چنین اظهار عقیده کرده است:

«راسل» از مرزهای مشخص اشتهار گذشت و به قائل افتخار و اجتهاد صعود کرده. در مارس سال ۱۸۸۷ تبلیغات و هیجانانگیز مربوط به جنبش آزادیخواهان جهت تأمین خودمختاری ایرلند باوج قدرت خود رسیده بود. در خود جزیره ایرلند بموازات این هیجانانگیز جریانات حوادث ناهنجار و خشونت بار نیز بوقوع میپیوست که در اذهان عمومی عکس العملهای نامساعد و شدید علیه اینگونه جنبشها بوجود آورده بود. در همین روزها بود که روزنامه معروف «تایمز» با انتشار بکرشته مقالات مهیج تحت عنوان «پارنلسم و جنایت» (۵) مبادرت ورزید. غرض و هدف از انتشار مقالات مزبور این امر بود که جنبش «پارنلسم» يك نهضت انقلابی است و در راه وصول به هدف خود از ارتکاب جنایات روگردان نیست و هدف

(1) *Chbrles Stewart Parnell*

(2) *The Parnell Commission*

(3) *Florance Maybrick*

(4) *Lord Rosebery*

(۵) «چارلز استوارت پارنل» (۱۸۴۶-۱۸۹۱) از سران جنبش آزادیخواهان ایرلند بود و در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای ملی خود سالها کوشش و تلاش کرد. در ۲۹ سالگی به نمایندگی مجلس عوام انگلستان انتخاب شد و فعالیتهای سیاسی او از آن پس وارد مسیر جدیدی گردید. چندین بار از طرف حکومت توقیف و بتريك خاك انگلستان مجبور گردید ولی بالاخره در پیشبرد مقاصد خود موفقیتهای زیادی بدست آورد. در ۴۵ سالگی وفات یافت و فرصت ابراز فعالیت بیشتر نیافت. (مترجم)

مقصود غائی و نهائی آن همانا برانداختن اساسی حکومت انگلستان در ایرلند میباشد . در ماه آوریل سال ۱۸۸۷ «تایمز» نامه‌ای که گفته میشد از طرف پارلنل نوشته شده انتشار داد که باعث تشدید هیجانات و احساسات عمومی گردید. ظاهراً مرچنین بود که «پارنل» در طی نامه مورد بحث قتل و ترور فجیع «لرد فردریک کاونسدیش» (۱) ، وزیر و نماینده حکومت انگلستان در ایرلند و معاون او بنام «برک» (۲) ، را که در گردشگاه «فنیکس پارک» (۳) ، «دوبلین» (۴) ، اتفاق افتاده بود موجه جلوه داده و مرتکبین قتل را در افکار عمومی تبرئه شده اعلام داشته بود. «پارنل» در همان شب انتشار نامه کذائی در روزنامه «تایمز» در مجلس عوام اعلام کرد که نامه مورد استناد روزنامه مزبور را او ننوشته و کسان دیگری نامه را بنام او جعل کرده اند. بر اثر انکار رسمی پارنل سروصدای قضیه برای مدتی خوابید . ولی چند ماه بعد در طی محاکمات ناشی از انتشارات روزنامه «تایمز» «سر ریچارد وبستر» (۵) ، دادستان کل وقت (۶) ، بار دیگر اتهامات منتسبه به «پارنل» را تجدید کرد و «پارنل» این بار دیگر مجبور شد که علیه این اتهامات دست با اقداماتی بزند. او از مجلس عوام انگلستان درخواست کرد که کمیسون مخصوصی را مأمور رسیدگی قضیه نماید تا جملی بودن نامه مورد استناد دادستان کل با ثبات برسد.

دولت کمیسون ویژه‌ای متشکل از سه نفر قاضی عالی مقام تشکیل و با آنها مأموریت داد که درباره کلیه اتهاماتی که در روزنامه «تایمز» علیه «پارنل» وارد و عنوان شده بود تحقیق و رسیدگی و اتخاذ تصمیم نمایند. کمیسون مزبور در سال ۱۸۸۸ مشغول بکار تحقیق و رسیدگی شد، «راسل» بعنوان وکیل مدافع «پارنل» وارد میدان عمل گردید.

تمام مردم در سراسر کشور با بیصبری و بی تابی منتظر فرا رسیدن روزی بودند که سر نوشت نهائی نامه‌ای که تحریر آن به «پارنل» نسبت داده شده و «پارنل» آنرا جملی میدانست تعیین و اعلام شود. سایر نمایندگان و همکاران ایرلندی «پارنل» به جملی بودن نامه کذائی اطمینان داشنه و پس از رسیدگیهای بسیار اطلاع حاصل کرده بودند که امضاء «پارنل» توسط شخصی بنام «پیگوت» (۷) ، جعل شده است. «تایمز» نامه را از شخصی بنام «هوستن» (۸) ، که

(1) *Lord Fredrick Cavendish*

(2) *Burke* (3) *Phoenix park* (4) *Dublin*

(5) *Sir Richard Webster*

۶- عنوان و مقام «*General Attorney*» در ممالک انگلوساکسون معطوف به معنی «دادستان کل» بوده و عالیترین پست در سلسله مراتب دستگاه قضائی محسوب میشود. (مترجم)

(7) *Pigott* (8) *Houston*

درعین حال دبیر و اتحادیه قانونی ومیهن پرستانه ایرلند، بود خریداری کرده بود.

«هوستن» هم به نوبه خود نامه مزبور را از «پیکوت» خریداری نموده بود. رازمهم در این بود که میبایستی کشف شود که این نامه چگونه و کی بدست «پیکوت» افتاده بود. در جلسه بیستم فوریه ۱۸۸۸ «پیکوت» برای ادای گواهی به جایگاه شهود احضار شد اویانیات خود را با وضوح و روشنی کامل و بنحو مطلوب و خوب ایراد کرد. البته «مطلوب و خوب» از نقطه نظر احمقانه خودش بود که چنان راز مزورانه را در سینه خود حبس کرده بود و بخیمال خودش کسی نمیتوانست آنرا برملا سازد درحالیکه امروز برای ما روشن است که او در آن روز از خدعه ونیرنگ خود و دیگران آگاهی کامل داشت. در هر حال او درحین ادای شهادت باستحضار قضات دادگاه رسانید که نامه را با مقداری اوراق و اسناد دیگر از یکی از عمال «پارنل» که نظر خوبی نسبت به شخص اخیر نداشته در پاریس خریداری کرده است.

در این هنگام «راسل» اطلاعاتی راجع به نامه های مسرود بحث تحصیل کرده و روزهای پیاپی خسته و رنگ پریده و ناراحت و مشوش سمی بلیغ بکار برده بود که از این راز مهم کسی خبردار نشود تا مبادا آنرا بگوش دادستان کل و یا شخص «پیکوت» برساند. ولی وقتی که «راسل» برای انجام پرس آزمائی از پیکوت برپاخواست، دریک چشم بهم زدن آرامش و متانت و وقار خود را بازیافت و با اطمینان خاطر وارد نبرد گردید. جریان پرس آزمائی او از «پیکوت» امروزه در تمام کتابهای مربوط به راه و روش وکالت بعنوان بهترین نمونه پرس آزمائی تاریخ وکالت چاپ و در دسترس همه قرار گرفته است. حقیقت این بود که پرس آزمائی او جنبه ساده و روان داشت ولی چون جزئیات آن با دقت و مطالعه و حساب و نقشه تنظیم یافته بود چنان سخت مؤثر افتاد که در خاطره ها جایگیر شد. پرس آزمائی «راسل» با ادای جملات زیر شروع شد:

«آقای «پیکوت» آیا ممکن است اظهار لطف و محبت فرموده و با اجازه ریاست محترم دادگاه چند کلمه ای روی این ورقه برایم بنویسید؟ تصور میکنم که برای انجام این تقاضای من موافقت خواهید فرمود که چند دقیقه ای در خدمت باشم. «پیکوت» در جایگاهش نشست و «راسل» دنبال سخن خود را چنین گرفت. - خوب، حالا ممکنست از شما تقاضا کنم کلمه «livelihood» (۱) را روی این ورقه مرقوم فرمائید؟ و وقتی که «پیکوت» کلمه مزبور را روی ورقه نوشت «راسل» باو گفت. حال لطفاً بفاصله کمی کلمه «likelihood» (۲) را بنویسید. بعد از لحظه ای مکث «راسل» اظهار داشت:

(۱) معنی زندگی و معاش را میدهد. (۲) بمعنای پدیده و نمودار

- حال ممکنست اسم خودتان را روی ورقه بنویسید ؟ سپس بسخنانش ادامه داده گفت - لطفاً کلمه « *Prosclytism* » (۱) را هم بنویسید و بالاخره گفت : لطفاً بنویسید « *Patrick Egan* » و همچنین « *P. Egan* »

آقای «بری او براین» که درحین محاکمه مورد بحث در دادگاه حضور داشته و جزئیات این پرس آزمائی را در کتابی که در شرح حال «راسل» نوشته بنحو خوبی نقل کرده خاطر نشان میسازد که «راسل» کلمات واپسین را با لحن خاصی ادا کرد و گویا چنین وانمود میکرد که آنها اهمیت مخصوصی دارند.

«راسل» سپس با لحنی که حالت بی احتیاطی بآن داده بود گفت . کلمه دیگری هم بود که من فراموش کردم از شما تقاضا کنم آنرا هم برایم مرقوم فرمائید. لطفاً در اینجا در پائین ورقه با مراعات فاصله مطلوبه مرقوم بفرمائید « *hesitancy* » (یعنی شك و تردید) و بلافاصله مثل اینکه موضوع حیاتی و مهمی را بخاطر آورده است در دنبال سخنان قبلی اش افزود.

لطفاً حرف « *h* » را کوچک بنویسید . نکته اساسی در این بود که «پیکوت» کلمه « *hesitancy* » را در یکی دو نامهای که برای شخصی بنام «پات ایگان» (۲) نوشته بود با املاء نادرست و بصورت « *hesitency* » بکار برده بود . «پات ایگان» متوجه این غلط املائی «پیکوت» شده بود و طی نامه ای به «راسل» اطلاع داده بود که عامل جمل نامه «پارنل» خود «پیکوت» باید باشد چه او در نامه هایی که برایش فرستاده کلمه مزبور را با همان غلط املائی مورد بحث نوشته است.

در یکی دیگر از اسناد جعلی افترا آمیز که بدست «راسل» افتاده بود کلمه مزبور با همان غلط املائی یعنی بجای « *u* » با حرف « *e* » نگارش یافته بود. «پیکوت» بدون اینکه متوجه موضوع گردد کلمه مورد نظر را باز با همان صورت غلط بر روی ورقه ای که «راسل» جلویش گذارده بود نوشته و آنرا به «راسل» تحویل داده بود. این گفتگوی مقدماتی بین «راسل» و «پیکوت» پیش ازده دقیقه بطول نیا نجامید ولی بمحض اینکه «پیکوت» کلمه « *hesitancy* » را با املاء نادرستی که خود بآن عادت کرده بود روی ورقه نوشت و کاغذ را به راسل « تحویل » داد، وکیل نامی اطمینان حاصل داد که کار «پیکوت» ساخته است و راههای فرار در مقابلش بسته است .

«پیکوت» خبر نداشت که نامه هایی که خودش قبل از انتشار مقاله کذائی در روز نامه «تایمز» به اسقف «ولز» نوشته بدست «راسل» افتاده بود. در این نامه ها او به اسقف مزبور

(۱) یعنی ترک مرام و مسلکی و گرویدن به مرام و مسلکی دیگر. مترجم

(2) - Pat Egan

مطالبی نوشته بود که بخوبی میرساند که از توطئه‌ای که برای لجن مال کردن و از بین بردن «پارنل» در حال تکوین بوده اطلاعاتی داشته است. «راسل» باستوالات تند و کوبنده خود و نقل مطالبی از مضمون نامه‌های «پیگوت» عرصه را چنان بر او تنگ کرد که مردی که تا چند دقیقه پیش با نخوت و اطمینان خاطر در جایگاه شهود نشسته بود به موجود مفلوکی که دست و پای خود را گم کرده و به پت افتاده و با تناقص گوئیهایش هر آن بیش از پیش در باطلاحی محکومیت فرومیرفت تبدیل گردیده بود.

در روز اول شهادت «پیگوت» پرس آزمائی او توسط «راسل» مدت یکساعت و نیم طول کشید. روز دوم که او مجدداً در جایگاه شهود قرار گرفت، ظواهر امر بخوبی نشان میداد که او بشکست خود معترف بود بدون اینکه کلمه‌ای در این باب بزنان آورد. ولی هیچکس از کم و کیف واقعی تشویش و اضطراب باطنی او که از واقعیت تلخ اجبار به جوابگوئی به پرسشهای خانه برانداز و کیل مزاحم بر او مستولی شده بود هیچوقت و قوف کامل نیافت. روز سوم وقتی منشی دادگاه نام «پیگوت» را صدا زد تا در جایگاه شهود حاضر شود، جوابی شنیده نشد ولی صبح روز بعد در دادگاه اعلام شد که «پیگوت» طی نامه‌ای که از پاریس ارسال داشته به «جعلی» بودن نامه «پارنل» اعتراف کرده است.

اعتراف و اقرار مزبور در سندی که به توسط «لابوشر» تنظیم یافته و از ناحیه «اوگوست سالا» هم گواهی شده بود قید و ضبط گردیده بود. ورقه جلب بنام «پیگوت» با اتهام اتیان سوگند بکذب و ریا صادر و جهت اقدام به دستگیری وی به پاریس فرستاده شد. بالاخره پلیس او را در یکی از مهمانخانه‌های مادرید پیدا کرده و تحت نظر گرفته بود. در حین توقیف او از مأمورین انتظامی تقاضا کرده بود که با او اجازه دهند که بمنظور جمع آوری اثاثیه و چمدانش به‌رای چند دقیقه‌ای با تاقش وارد شود. چند لحظه بعد صدای شلیک تیری بگوش میرسد. گلوله مغز «پیگوت» را از هم پاشیده بزنگیش چنین پایان غم انگیزی داده بود.

فرجام دردناک کارگردان اصلی صحنه دادگاه باعث شد که از شدت علاقه مردم نسبت به آگاهی از چگونگی جریان قسمتهای مفتوح پرونده بیکباره کاسته شود. معذک «راسل» ضمن مدافعات درخشان خود که مدت هشت روز بطول انجامید با اوج شهرت خود رسید و حیثیت و اعتبار جهانی یافت. «راسل» «پارنل» را از این مخمصه و بحران رهائی بخشید (۱) و

(۱) یکی دیگر از نتایج مدافعات مؤثر «راسل» از پارنل این بود که کمیسیون مأمور رسیدگی با اتهام منتسبه بشخص اخیر الذکر ضمن صدور حکم برائت او گردانندگان روزنامه «تایمز» را هم محکوم به پرداخت مبلغ پنجهزار لیره استرلینگک بعنوان خسارت معنوی در حق پارنل کرد. (مترجم)

چند سال بعد او بگرداب نوینی افتاد که نجات از آن برایش دیگر مقدور نبود و این گرداب گرفتاری او در دادرسی معروف طلاق بود. (۱)

محاكمه بزرگ و جالب توجه دیگری که من میخواهم از آن بحث کنم همانا دادرسی خانم «میبیریک» میباشد که بلافاصله پس از موقیتهای خیره کننده «راسل» در دادرسیهای کمسیون «پارنل» جریان پیدا کرد و طی آن نیز نبوغ «راسل» مجدداً درخشیدن گرفت.

«جیمس میبیریک» نامی که در شهر لیورپول بشغل حق العمل کاری تجارت پنبه اشتغال داشت روزی غفلتاً و در شرایط مشکوکی در منزل مسکونی خود جان بجهان آفرین تسلیم میکند. چند نفری که در خانه «میبیریک» با او همکاری میکردند به چگونگی فوت او سخت مشکوک شدند و مرگ او را غیرعادی دانسته و چنین حدس زدند که عارضه مرگ با احتمال قوی ناشی از مسمومیت بوده است.

خانم «میبیریک» توقیف شد و در محکمه جنائی شهر لیورپول که قاضی آن بنام «جستیس استیفن» خوانده میشد بمحاكمه کشانده شد. «استیفن» قاضی دادگاه از استادان مسلم آنروزی محاکمات جنائی محسوب میشد. «خانم میبیریک» پس از محاکمه محکوم باعدام شد ولی بعداً حکم او بایک درجه تخفیف به حبس موبد با اعمال شاقه تبدیل یافت. مشارالیه مدت پانزده سال در زندان بسربرد تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۰۴ از اورفغ توقیف بعمل آمد. صحت جریان دادرسی و همچنین نحوه محکومیت او از دیر باز سخت مورد انتقاد و تردید واقع شده بود. خود «راسل» هم عقیده داشت که محکومیت وی بجا نبوده است و تبلیغات زیادی بکار میبرد تا راه و چاره ای برای استخلاص نامبرده از زندان پیدا نماید. او وزیر کشور را یکی بعد از دیگری بیاد حمله و خرده گیری میگرفت و میگفت و مینوشت که ادامه توقیف خانم «میبیریک» نشانه مداومت بیعدالتی است. در سالی که او از این دنیا رفت با داشتن مقام و عنوان ریاست دیوان عالی کشور در زندان بملاقات خانم «میبیریک» شتافت. پس از این بازدید او دوباره نامه ای بوزیر کشور نوشت و ضمن تشریح بدبختی و درهم کوفتنی مشارالیه مصرأ از او خواست که وسائل آزادی ویرا از زندان آماده سازد، در پرونده مربوطه در بایگانی وزارت کشور نامه های متعددی از «راسل» وجود دارد که در تمام آنها با استدلالاتی قوی خواستار

(۱) هر چند نویسنده از ذکر نام قهرمانان محاکمه معروف طلاق مورد نظر خودداری کرده است ولی واضح است که اشاره او مربوط است به عشق ورزی «پارنل» به زن سروان ویلیام هنری اوشئا، که منجر به محاکمه زوجه و صدور طلاق گردید. «پارنل» بایبوه مطلقه سروان مزبور ازدواج کرد ولی این جریان لطمه مهلکی به حسن شهرت او زد و او دیگر نتوانست از این گرداب بدنامی و خفت نجات پیدا کند تا اینکه دوسه سال بعد از دار این دنیا رفت. (مترجم)

آزادی این زن بدبخت شده است. او در یکی از نامه‌های مورد بحث چنین اظهار نظر کرده است:

«من با شرافت و صداقت کامل موضوع را مورد رسیدگی قرار داده‌ام و باین نتیجه رسیده‌ام که اگر در همین حال و با داشتن سمت ریاست دادگاههای جنائی در سراسر کشور از من رأی مشورتی خواسته شود من بشما توصیه خواهم کرد که خانم فلورانس میبیریک را هر چه زودتر از زندان آزاد کنید.»

و وقتیکه در سال ۱۸۹۵ ریاست دیوان عالی کشور برگزیده شد، نامه‌ای به خانم میبیریک در زندان نوشت که ضمن آن راجع به وضع او چنین اظهار عقیده کرده است:

«با همان شدتی که از ابتدا احساس میکردم اکنون هم با همان شدت معتقدم که شما از اول نمیبایستی محکوم میشدید... شما میتوانید اطمینان کامل داشته باشید که من برای تأمین آزادی شما مجدداً اقدام خواهم کرد.»

اقداماتی را که «راسل» بمنظور استخلاص میبیریک از زندان دنبال میکرد در نزد بعضی از اشخاص این توهم را بوجود آورده است که او نسبت به بیگناهی زن مزبور مومن و معتقد بود در حالی که فرض چنین اعتقادی در نزد وی اساساً منتفی بنظر میرسد. وقتی این موضوع از طرف «جی. آر. سیمس» (۱) در روزنامه «رفری» (۲) عنوان و مطرح شد، «سر جورج لوئیس» (۳) وکیل و مشاور مسروف که در ضمن از دوستان بسیار نزدیک «راسل» بود شرحی به روزنامه مزبور فرستاد و طی آن متذکر گردید که با وجود آنکه راجع به خانم میبیریک، بدفعات عدیده بین او و راسل صحبت و گفتگو بعمل آمده است ولی او حتی یکبار در باره بیگناهی «میبیریک» حتی یک کلمه‌ای از دهان «راسل» نشنیده است. آنچه که او مصرأ گفته و در نامه‌هایش تکرار و بیان داشته این بوده که قضیه چنانکه باید و شاید از نظر دستگاه محرز و مدلل نشده است.

حقیقت این بود که در اصل قضیه دو مطلب وجود داشت که میبایستی برای هر کدام از آنها جواب روشن و قانع کننده پیدا کرد. نکته اول این بود که آیا آقای «میبیریک» واقعا در نتیجه مسمومیت حاصل از سم آرسنیک فوت شد؟ و مطلب دوم اینکه در صورتیکه فوت او بر اثر مسمومیت ناشی از زهر آرسنیک بوده آیا عامل مسموم کردن او خانم میبیریک بوده و نیت او در این کار مسمومیت و قتل شوهرش بوده است؟

«راسل» همواره معتقد بود که فوت «میبیریک» ناشی از عوارض و علل طبیعی بوده است و در باره ثبوت وجود مقداری زهر در بدن او «راسل» میگفت که وجود این مقدار سم آرسنیک

(1) G. R. Sims

(2) Referee

(3) Sir George Lewis

هم دراما واحشاء آقای «میبیریک» با توجه باینکه اواز سالها قبل عادت داشته بطرق مختلف مقداری آرسنیک استعمال نماید و این عادت او نیز تأیید و ثابت شده بود طبیعی بنظر میرسد . در هر حال امروز دیگر یافتن پاسخهای معقول و مطلوب برای این مسائل بسیار دشوار است.

شکی نیست که در پرونده مر بوطه دلائل و شواهد و قرائن بسیاری وجود داشت که جملگی بضرر خانم «میبیریک» و برای تأمین محکومیت اوصاف بندی کرده بودند . آقای «میبیریک» هنگام فوت بالغ بر پنجاه سال داشت در حالیکه سن خانم او در آن وقت از بیست و شش سال تجاوز نمی کرد . آقای «میبیریک» مرد سالم و سرحال بود ولی از قریب معلوم چندی قبل از مرگ خود با زنش دعوی کرده بود . شکوه و گله خانم «میبیریک» که بعداً منجر به راه افتادن دعوی شدید بین زن و شوهر شده بود از وجود زنی در زندگی شوهرش سرچشمه میگرفت . متأسفانه خود خانم «میبیریک» نیز بنوبه خود با همکاری مردی بنام «براییرلی» (۱) مشغول زمینه سازی انجام توطئه ای بر علیه شوهرش بود . بعقیده من وجود این زمینه سازی برای توطئه یکی از اقوی دلائلی بود که موجبات محکومیت او را در دادگاه فراهم آورد . در اواخر ماه مارس ۱۸۸۹ او با اتفاق مردی که نامش فوقاً گذشت چند روزی در لندن در هتلی بمنوان زن شوهر بسر برده بود . بعد از انجام دید و بازدید با چند تن از دوستانش خانم «میبیریک» از لندن به پیش شوهرش بر میگردد و چند روز بعد برای شرکت در مسابقه اسب دوانی با اتفاق او به شهر «انتتری» (۲) مرکز برگزاری مسابقات میرود . در این شهر سرو کله «براییرلی» مجدداً پیدا میشود و بین او و خانم «میبیریک» ملاقاتی دست میدهد . خلاصه مطلب اینکه بین آن دو جریانی اتفاق می افتد که آقای «میبیریک» از آن خبردار میشود و بعد از مراجعت به خانه مشاجره ای بین آنها صورت میگردد که در نتیجه آقای «میبیریک» کشیده ای بصورت زنش مینوازد . پزشک خانوادگی آنها که در جریان نزاع و مشاجره آمد و بوده برای اصلاح دادن آنها سعی و اهتمام فراوان بکار می بندد ولی بعد از واقعه مذکور سلامتی جسمی آقای «میبیریک» بیکباره مختل میگردد و او که سابقاً مرد سالم و متعادلی بود ناگهان مردی علیل و عصبانی مزاج و تند خلق و خو میگردد که میبایستی در تمام اوقات تحت مراقبت پزشک بسر برد . در ماه آوریل همان سال خانم «میبیریک» از مغازه ها و دکا کین مختلف شهر لیورپول تعدادی ورقه های کاغذی مگس کشی که همه آنها آغشته بمحلول سمی آرسنیک میباشند خریداری میکند . دو نفر از خدمه منزل او را دیده بودند که ورقه های کاغذی مزبور را در داخل ظرف پراز آبی قرار داده است . هنگامیکه برای شوهرش غذا طبخ میکرده حرکاتش مشکوک بنظر

(1) Brierley

(2) Aintree

رسیده است. تاریخ ظهور آخرین بیماری آقای «میبیریک» او اواخر ماه آوریل یعنی در حدود یکماه بعد از وقوع نزاع و مشاجره بین او و زنش بوده است.

در ماه مه خانم «میبیریک» پاکنی را که نشانی فاسق او که مقیم لیورپول بر آن نوشته شده بود به پرستار شوهرش می‌دهد و از وی خواهش میکند که آن را بصندوق پست بیا ندادد. پرستار آقای «میبیریک» که روز بروز نسبت به همسروی ظنن تر میشد بجای اینکه پاکت را تحویل پست دهد. پیش خود نگه میدارد و آنرا باز میکند و از مضمون نامه اطلاع حاصل مینماید. از قرار معلوم فاسق خانم «میبیریک» طی نامه‌ای که قبلاً بوی نوشته بود از اینکه آقای «میبیریک» در صد بر آمده است که از کم و کیف روابط آن دو در دوران اقامت خودشان در لندن اطلاعاتی جمع آوری نماید اظهار نگرانی کرده بوده است که خانم «میبیریک» نامه مورد بحث را به آقای «برایرلی» نوشته و نگرانی او را بمرور دانسته و چنین اظهار کرده بود که او نباید هیچگونه نگرانی و دلواپسی بخود راه دهد و سپس او مبادرت به نوشتن جمله‌ای در نامه خود مینماید که از نظر جریان بعدی محاکمه وی اثر قاطع و شومی بهمراه آورد. در دنباله اظهار نظرهای خود او در نامه خویش به فاسق خود چنین نوشته بود: «بعد از مراجعت از سفر، شب و روز مشغول پرستاری و مواظبت «میبیریک» هستم. او مریض و مردنی است... و حالیه همه چیز باین بستگی دارد که قوای او تا چه مدت توان مقاومت خواهند داشت». در زیر کلمات «مریض و مردنی است» خطی کشیده شده بود. و سه روز بعد آقای «میبیریک» برای ابد دیده از جهان فرو بست.

یکی از وقایع غیر عادی جریان دادرسی خانم «میبیریک» آن بود که «راسل» از ریاست دادگاه تقاضا کرد که بمتهمه اجازه داده شود تا در تشریح حقیقت واقعه بیاناتی ایراد کند. قاضی محکمه این اجازه را طبق تقاضای «راسل» برای متهمه صادر کرد. خانم «میبیریک» در رد اتهامات منتسبه بخود بگرفته حرفهای نسنجیده و باور نکردنی زد، از غرض و نظر خود در خرید ورقه‌های مسموم کاغذی مکس کشی گفتگو کرد. خلاصه آنچه گفت و تشریح کرد قانع کننده جلوه نکرد.

تحصیل اجازه صحبت برای مشارالیها از آغاز کار امری نادرست و خطا کارانه بود. اینگونه خبط و خطاها بخوبی نشان میدهند که چگونه بزرگترین و کلاء دنیا هم گاهی گرفتار اشتباهات و لغزشهای جبران ناپذیری میشوند. بعقیده من موضوع خرید سهام شرکت «مارکونی» بوسیله «رفیوس آنیراکس» و اقدام به تحصیل اجازه صحبت در پایان دادرسی برای خانم «میبیریک» از طرف «چارلز راسل» نمونه خوبی جهت اینگونه اشتباهات و ناشیکریهای ناشی از عدم توانائی پیش بینی سیر پیشرفت تمام قضایا در حین محاکمات محسوب تواند بود. طبق قوانین حاکم بر جریان دادرسی آن روزی، خانم «میبیریک» اجازه نداشت که برای ادای

شهادت بجایگاه شهود برود و با اتیان سوگند شهادت دهد. معذک او حق داشت که در صورت تمایل بدون یاد کردن سوگند اظهاراتی بنماید. او اظهارات خود را بلافاصله قبل از اعلام ختم دادرسی و در واقع بعنوان آخرین دفاع ایراد کرد و خود این تقارن اظهارات او با ختم دادرسی موجب بدبختی او گردید زیرا طبق مقررات تأیید گفته‌های او بوسیله شهود و مطلعین منع قانونی داشت و انجام پرس آزمائی هم در این مرحله از محاکمه اساساً امکان نداشت. دادستان از اظهارات خانم «میبریک» اتخاذ سند کرد و از آنها بعنوان دلایل قوی مثبت جهت تسهیل محکومیت مشارالیهان نهایت استفاده را کرد. قاضی دادگاه که مرد فاضل و دانشمندی بود در این باره اظهار نظر کرده که با وجود آنکه وکیل مدافع متهمه از نفس اظهارات وی مدتها پیش آگاهی داشت معذک در جریان محاکمه و در مراحل جمع آوری مدارک و دلائل و قرائن و امارات در صد بر نیامد برای تأیید و تقویت صحت و درستی اظهارات موکله خود تحصیل دلیل و تأمین شهادت نماید و او حتی در آخرین دفاع خود اهمیت این موضوع را از مدنظر دور داشت و آنرا عملاً بغفلت بر گزار کرد. وکیل با ابتکار و دانشمندی چون «راسل» میتواند با جلوگیری از اظهارات موکله خود، او را از چنگال محکومیت نجات دهد ولی این خبط و خطای بزرگ برای همیشه یکی از جریانات غیر مترقبه محاکمه مورد بحث بشمار خواهد رفت. این سهل انگاری بزرگ عواقب وخیم و جانگدازی ببار آورد.

در محاکمه معروف خانم «آدلاید بارتلت» (۱) که دفاع او را «ادوارد کلارک» (۲) بهمه گرفته بود دلائل موجود بر علیه متهمه با دلائلی که در پرونده «میبریک» وجود داشت چه از لحاظ قوت و استحکام و چه از نظر کثرت و اشکال رد و انکار قابل قیاس نبود معذک خانم «بارتلت» فقط با ادای دو کلمه آری فقط با گفتن «من بیگناهم» موجبات برائت خود را فراهم آورد. خانم «بارتلت» با ادای دو کلمه فوق دست و بال وکیل مدافع خود را کاملاً باز و آزاد گذارد که هر نوع اظهارات یا هر نوع بحث و پیشنهادی را که در زیر سازی و پی ریزی دفاع خود لازم میدانسد بسدادگاه عرضه نماید هر چند که تشخیص صحت و سقم اظهارات او غامض و پیچیده بنظر آید و «کلارک» با این آزادی عمل خود و عدم مقید بودن او به اظهارات موکله اش بالاخره موفق شد که حکم برائت او را تحصیل کند. خانم «میبریک» اظهارات خود را در یک موقعیت خطرناک بگوش حاضرین در جلسه دادرسی رسانید و در نتیجه ثمره شوم عدم تشخیص درست موقعیت و اوضاع و احوال حاکم بر محیط دادگاه سالها و بال گردن او شد.

بظن قریب به یقین اظهارات بیمورد و مخصوصاً بیموقع خانم «میبریک» مسیر دادرسی را

(1) - *Adelaide Bartlett*

(۲) برای تجدید خاطره محاکمه مزبور به شرح حال ادوارد کلارک که در شماره (۱۰۲)

مجله کانون چاپ شده است مراجعه شود. مترجم

در جهت مخالف او قرارداد و این تغییر جهت سرنوشت او را بکلی دگرگون ساخت. دادرس دانشمند دادگاه این موضوع را در نطق اختتامیه خود کاملاً مورد توجه قرارداد و این جملات معنی دار و مرگبار را بر زبان راند:

«فرض بفرمائید که شما مردی را میبینید که با سم آرسنیک مسموم شده و دارد میمیرد و در این گیرودار نیز برای شما ثابت میشود که شخصی این سم را در بشقاب او قرارداد. وقتی این شخص در توجیه عمل خود توضیحاتی میدهد که شما را بهیچوجه قانع نمینماید، در آن صورت شما با مسئله‌ای سروکار دارید که در خوردن آمل و تعمق میباشد.»

در هر حال حکم صادره از طرف دادگاه در افکار عمومی انعکاس نامطلوب یافت بطوریکه روزنامه «تایمز» در بیان هیجان افکار عمومی چنین اظهار نظر کرد:

«این حقیقت را نمیتوان انکار و کتمان کرد که مردم نسبت به بزهکاری متهمه اعتقاد و ایمان کامل پیدا نکرده اند.»

هر چند تغییر حکم اعدام به حبس موبد با اعمال شاقه هیجان حاصل در افکار عمومی را تا اندازه‌ای تخفیف و تسکین داد ولی واقعتاً محض این بود که «بارتلت آدلاید» شاهد آزادی و خوشکامی را با غوش کشید در حالیکه «فلورانس میبیک» ناکام و بدفرجام مجبور شد که بهترین سنین عمر خود را یعنی از ۲۶ سالگی تا چهل و یکسالگی در زندانها با فلاکت و بدبختی بسر آورد. بعقیده نگارنده این کتاب، بزرگترین و مهمترین علت بروز این بدبختی و سیه روزی در درجه اول همانا نگارش جمله کذائی به فاسق خود «برای برلی» بمضمونی که گذشت - «او مریض و مردنی است» و کشیدن خط افقی در زیر آن بود که صحت آنها را دیگر بعلت وجود قید و بند تشریفات قانونی نمیشد تأیید و ثابت کرد و در نتیجه هیچکس نسبت به صداقت و درستی حرفهای او ایمان نیاورد.

هنگامیکه «چارلز راسل» رخت از این جهان کشید و بسرای دیگر شافت، برای بزرگداشت مقام و منزلت ارزنده او وادای احترام به یاد بودوی اجتماع بزرگی از وکلا و قضات در سالن دیوانعالی کشور تشکیل یافت. «سر رابرت فنلی» (۱) وزیر وقت دادگستری احساسات و اندیشه و نظریات دوستان و همکاران آن مرحوم را به بهترین وجهی در قالب گفتار خود ریخت و حق مطلب را چنانکه شایسته مقام آن مرد بزرگ بود بصورت زیر ادا کرد:

«هنوز خیلی مشکل و دشوار است که کسی و آنهم در صحن این دادگاه بتواند در باره «لرد راسل کیلوون» داد سخن بدهد چه مثل اینستکه ما شمایل او را با تمام جذابیتش در اینجا هنوز مشاهده میکنیم و طنین صدایش را به گوش دل می شنویم با مرگ او ما يك وکیل مبرز و کامل عیار، يك قاضی بزرگ و يك دوست شفیق و صدیق را برای همیشه از دست میدهیم. عموم و کلاه دادگستری اعتراف و اذعان دارند که شخصیت بارز و بی همتای او چون تاجی زرین بر تارک

(1) Sir Robert Finley

حرفه ما میدرخشد و با درخشندگی خود بمقام و موقعیت همه ما ارج و اعتبار روز افزونی میدهد. از نظر همگان در عالم همکاری چهره‌ای دوست داشتنی‌تر از او یافت نمیشد و همچنین در میدان مبارزه و رقابت قیافه‌ای از او مخوف‌تر وجود نداشت فصاحت و سلاست بیان او، بلاغت و شیوایی کلامش ما را بیاد تمام آن خصوصیات و فریبندگی‌هایی که درباره سخنوران نامی تاریخ بشریت خوانده و شنیده‌ایم می‌انداخت. مهمترین خصیصه و فضیلت او قدرت اعجاب‌انگیز تعقل و استدلال او بود که با سبلی از احساسات و طوفانی از هیجان درهم می‌آمیخت و آنچه را در برابر خود مییافت درهم میکوبید و خروشان به پیش می‌ناخت.

او مرکب مراد و موفقیت خود را با تازیانه‌های شخصیت نافذ و ممتاز و شکفت‌انگیزش، با روشن بینی و خوشفکری کم نظیرش، ظرفیت و قابلیت بی‌مانندش، در فداکاری و از خود گذشتگی بدون احساس خستگی دائم رو بجلو میراند و پیش میرفت. برای من بازگو کردن زندگی خصوصی و لر در اسل، و صفا و صمیمیت او در عالم دوستی و رفاقت عملی شاق و دشوار است و به نسبتی محال و کاری نشدنی بنظر می‌آید.

طبع او مانند طبع تمام مردان بزرگ و والا همت از مهر و محبت لبریز بود. در عصر او مردی که از حیث کمال نبوغ و هوشمندی با او دعوی برابری کند هنوز دیده نشده است. ظاهر و باطنش همواره یکسان بود و آنچه بر زبان میراند از دلش بر می‌خاست و لاجرم بردلها مینشست. آنانکه او را بهتر میشناختند بیشتر دوستش میداشتند و هر کسی که افتخار شناسایی او را داشته یارای از یاد بردن او را یکسره از کف داده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی